

محمود مسعودی

دکتر استو کمان، دشمنِ مردم

نمایش نامه‌ای که صدایِ مردم بود!

نقدِ تاتو



دشمنِ می‌ردد حرف



نشرِ سیودو حرف

محمود مسعودی

دکتر استی کمان، دشنی مردم، نمایش نامه‌ای که صدای مردم بود!
اثر هنریک ایسن، در اجرای از سعید سلطان‌پور، رشت، زمستان ۱۳۴۸

نوشته‌ی زمستان ۱۳۴۸، چاپ یکم: جنگ سهند، بهار ۱۳۴۹



نشر الکترونیکی، ۲۰۰۹

<http://mahmoodmassoodi.wordpress.com>

siodohraf@yahoo.com

همه‌ی حقوق برای محمود مسعودی محفوظ است.

مقدمه

و اشاره‌ای لازم است در موردِ بعضی‌ها که دکتر را کاملاً یک «آنارشیست» می‌بینند. علتش هم این است که او یک «انقلابیِ عصبانی» است و در توجیه عقایدِ خود بیشتر عصبانیتش را، و کمتر خواسته‌هایِ انقلابی‌اش را نشان می‌دهد. و از آنجایی که دکتر ذاتاً یک «انقلابی» نیست، و گیر کردنش در محدوده‌ی سختی او را وادار به پیشنهادِ نوعی «انقلاب» کرد، و در طریقه‌ی ارائه‌ی این پیشنهاد نیز بیشتر عصبانی‌اش می‌بینیم تا انقلابی، باعث شده است که بعضی‌ها او را یک آنارشیست بدانند، و اینها همراه

است با شناختی از «انقلابی» بودن و «آنارشیت» زیستن. و چرا
«بودن» در مقابل «زیستن»؟

دکتر استوکمان مردم را - اکثریت را - فاسد و مسموم
می‌بیند - که هستند - و نیز او مخالف سرسختی است برای چنان
«هیأت حاکمه»ای - که باید باشد - چراکه مردم در قبال پیشنهاد
دوستانه و انسانی‌اش او را «دشمن مردم» خواندند. و هیأت حاکمه
نیز که وضعش از پیش معلوم است، و ریشه‌ی تاریخی مخالفت هر
آزاده‌ای نیز با «هیأت»ی آن‌چنانی معلوم. تا اینجا شاید از افکار
استوکمان بویی از آنارشیزم شنیده شود. ولی وقتی که «والتر» و
«فردریک» را با دوستان یتیم‌شان می‌خواهد تربیت کند، بوی
آنارشیزمی که به مشام می‌رسید، خیالی به نظر می‌رسد. مگر نه
این‌که او با این کار قصد سازندگی و ایجاد محیطی دیگر برای
«مردم» را دارد؟ و آیا این خصیصه‌ای است آنارشیتی؟ وقتی
می‌گوییم که دکتر استوکمان برگردانی است از خود ایسن،
معنی‌اش این نیست که استوکمان باید تمام خصوصیات اخلاقی و
فلسفی و ایدئولوژیکی ایسن را در خود داشته باشد، و بعد دلیل

بیاوریم که چون ایسن آنارشیت بود، پس مخلوقِ ذهنش - استوکمان - نیز آنارشیت است. نمی‌توانیم کاملاً استوکمان و ایسن را بر هم منطبق نماییم، چون خیلی کمیاب است قهرمانِ داستانی که نویسنده‌اش در خلقِ آن به طورِ کامل از شخصیتِ خود استفاده کرده باشد، و در واقع از او «خودی» ساخته باشد که دکتر استوکمان نیز از این دسته نیست و ایسن خود را به طورِ کامل در قالبش نریخته است. استوکمان تنها یادآورنده‌ی ایسن است نه خودِ او به آن معنایِ وسیع‌ش. شاید در «دشمنِ مردم» جملاتی از جانبِ دکتر استوکمان بر زبان آورده شود که تا حدّی بویِ آنارشیزم از آن برخیزد و این درست همان جملاتی است که با ریختِ کلیِ افکار و عقاید و مخصوصاً اعمالِ دکتر استوکمان جور در نمی‌آید و به شکلی وصله‌خوردگی‌اش در متن به راحتی به چشم می‌خورد، و باز اگر جور در بیاید و وصله‌ی ناجوری نباشد، صحیح نیست که در قضاوت، چند سال زندگیِ استوکمان را نادیده بگیریم و بر چند جمله‌اش مکث کنیم که چون بویی از آنارشیزم دارد دکتر را آنارشیت بدانیم.

دکتر وقتی که برای زارعین کشورش دل می‌سوزاند، هرچند قانون رایجِ نروژ را رد می‌کند، ولی این دلیل نمی‌شود که او را یک «ضدِ قانون» و پشت‌بندش یک آنارشیکست بدانیم. شاید او واقعاً حامیِ قانون است. شاید که نه، حتماً. و قانون را به آن معنای متداولِ خط‌کشی‌شده در خیابان نگیر، که قانونِ موردِ احترامِ هر انسانِ آزاداندیشی به معنایِ ارج نهادن به ارزش‌های انسانی و محترم شمردنش است.

و استوکمان ردکننده‌ی قانونی است که مجریان‌ش تحتِ آن و به بهانه‌ی آن آدم‌هایی را خوک‌وار در مزارع می‌اندازند و رهایشان می‌کنند تا زالوهایِ مکنده خون‌شان را، و ملخ‌هایِ بی‌رحم زراعت‌شان را تاراج نمایند.

یک آنارشیکست در همه حال، چه در تنهایی و چه در میانِ انبوهِ خلائقِ هم‌پیمان، فریادگرِ شعارِ «هرکس برایِ خودش» است. ولی استوکمان زمانی چنین فریادی کشید، و زمانی به کشفِ تازه‌اش «نیرومندترین فرد کسی است که از همه تنهاتر است»^۱ می‌رسد که سخت تنها مانده است. و اگر تنها نمی‌ماند، شاید

هیچوقت به چنین کشفی نمی‌رسید و باورش نمی‌کرد. و من، اینجا «شاید» را با توجه به خوش‌قلبی دکتر استوکمان حذف می‌کنم و می‌گویم «حتماً». چراکه در طول نمایش، وقتی که هنوز تنها نمانده بود، او را در عمل مخالف با این ایده دیدیم. و سرانجام، یعنی وقتی که همه رفته اند، او به چنین فکری دست می‌یازد و این شاید برایش روزنه‌ای است و گرمابخش قلب او. قلبی که خون در آن می‌جوشید و «مردم» سیاهش خواندند و پُر آب. و این شد که دکتر به چنین منطقی رسید: و شاید اگر مردم نروژ، و مخصوصاً مردم آن شهر ساحلی نروژ که دکتر آنجا طبابت می‌کرد، دوباره گردد استوکمان جمع شوند، او دیگر نه تنها آخرین فریادش را فریاد نکشد، بلکه در ردّ کشفش بگوید «نه، نه، نه». تنهایی است و هزاران گونه افکار ایده‌آلیستی. ولی اینها نمی‌تواند قانع‌ام کند که دکتر استوکمان یک «آنارش‌یست» تمام‌عیار است.

* * *

ابتدا، در دشمن مردم، آنچه که می‌نماید نشاط و شادمانی «خلق» است، و تأثیر وجودی حمام‌های بهداشتی شهر نیز

پشتوانه‌ای بر این شادمانی. اما در نیمه‌ی راه، حمام‌ها، این تطهیرکننده‌ی خلاق، خود ناپاک است. و نه تنها نمی‌تواند مروج پاکی و سلامتی باشد، بلکه خود عامل مؤثری است برای ایجاد یک اپیدمی فرضی جهت گندیدگی خلق. و در انتها، یعنی همان جایی که نویسنده آخرین برگ برنده‌اش را بر زمین می‌زند، به حقیقتی دردناک‌تر از مسمومیت حمام‌ها پی می‌بریم. پی می‌بریم که خلق نیز گندیده است. نه از آب حمام‌ها، دیگر حمام مطرح نیست، بلکه نفس مسمومیت خلق مطرح است که «مغز» گیر همگان شده و آب حمام‌ها هم، حتی اگر خود مسموم نبود، نه تنها دیگر نمی‌تواند این مسمومیت را ریشه‌کن نماید، بلکه قادر به ایجاد قرنطینه‌ای جهت جلوگیری از سرایت «سم» به دیگران نیز نیست.

ایسن - نویسنده‌ی «دشمن مردم» - تمامی این اکتشافات را مدیون دکتري ست به نام استوکمان. دکتري نروژی‌الاصل که در اصالتش هیچ‌گونه شکی نیست. طبیب حمام‌های شهر است و غم‌خوار شهرنشینان. و اوّل بار آن‌کس که «دشمن مردم» ش می‌خواند، برادر خود او او هانس استوکمان است که شهردار است و

رییسِ شهربانی و ... در این دو برادر - اتو و هانس - تضادهایی هست که باعث می‌شود تا ایسن بتواند در استکاکی تضادهای این دو، حرفهایش را بریزد روی دایره. هانس استوکمان جاه‌طلبی است سیاسی و حيله‌گر، و به حق که مقام‌هایی آن‌چنانی زبنده‌ی اوست. و اتو، یعنی دکتر استوکمان، هرچند که یک‌دنده و لجوج است، اما آدمی خوش‌بین و به شکلی دارای یک نوع سادگی روستایی است. او در ابتدا، یعنی همان زمانی که مردم با نشاط اند و حمام‌ها نیز پشتوانه‌ی این نشاط، تنها دکتري است ساده که روزگار می‌گذراند، در نیمه‌ی راه، یعنی وقتی که به مسمومیت آب پی می‌برد، دکتري ست پابند شرافت پزشکی‌اش که به او حکم می‌کند خلق را از خطری که تهدیدشان می‌نماید، آگاه کند. اما همه‌ی اینها، مقصود اصلی ایسن نیست. مقصود اصلی ایسن همان است که در اواخر می‌بینیم: دکتر نه به عنوان یک طبیب، بلکه به عنوان یک انسان خواستار جهشی است برای موطن خود که سخت در دروغ و نیرنگ به گِل نشسته است، و او معتقد است که این چنین میهنی خراب‌کردن‌ش بهتر از آباد کردن‌ش به وسیله‌ی نیرنگ و خدعه

است. و همه‌ی اینها همان چیزهایی است که هانس استوکمان با آنها مخالف است. در ابتدا که دکتر تنها یک دکتر معمولی است، در نیمه‌ی راه که دکتر پابند شرافت پزشکی‌اش است، و در انجام کار که دکتر انسانی است انقلابی، بزرگ‌ترین سدّ راه افکار و اعمالش «هانس» است، و دکتر - این مرد ساده‌دل - در ابتدا و در نیمه‌ی کار انگیزش به روزنامه‌ی «پیک مردم» و سردبیر و مدیرش آقایان «هاوستاد» و «بیلینگ» است، و مردی «تومس» نام که چاپچی است و رئیس اتحادیه‌ی صاحب‌خانه‌ها. و با پی بردن به رفاقت نیمه‌راهانه‌ی این آقایان، در نیمه‌ی کار، دکتر - این مرد خوش‌قلب - خود را متکی می‌کند به «مردم»، به مردمی که بنیادشان سخت سست است، و آلت دست و دهن‌بین اولیای امور اند.

ایسن، در دشمن مردم، به محکوم کردن کسانی می‌نشیند که روزگاری «دشمن مردم» ش خواندند. در واقع «دشمن مردم» دفاعیه‌ای است که ایسن برای خود نوشته است تا بشناساند که دشمنانِ خونی مردم همان‌هایی هستند که او را خصم جامعه دانستند. ژورنالیست‌هایی که در تهمت زدن به ایسن سهم به‌سزایی داشتند،

در «دشمنِ مردم» به قالبِ «هاوستاند» و «بیلینگ» در می‌آیند تا بتوانند به رو کردنِ هرچه بیشترِ بیش‌رمی‌های طبقه‌ی خود بنشینند. «دشمنِ مردم» ثقی است بر نروژ غرق در هرج و مرجِ سده‌ی نوزدهم. و ثقی است سنگین‌تر به دنیایِ کثیف‌شان. که این تف را ایسن با سنگینیِ هرچه تمام‌تر می‌ریزد و به گوشه‌ای پنهانده می‌شود. اینها دلیل بر این است که «دشمنِ مردم» - این ارزنده‌ترین اثرِ ایسن - زائیده‌ی خصومتی است که او به طبقاتِ مختلفِ جامعه داشته، و نمودارِ هرچه بیشترِ عصبانیتِ وی نسبت به صدرنشینان و ژورنالیست‌هایِ کثیف است. و مهم‌تر این‌که «دشمنِ مردم» اعلامیه‌ای است برایِ کوبیدنِ خلق، شاید برگِ محکومیت نباشد، ولی برگِ محاکمه حتماً هست. «دشمنِ مردم» خصومت‌نامه‌ی ایسن است که برایِ جهان صادر می‌کند. خصومتی انسانی و انسانی‌تر، و انسانی‌ترین. خصومتی که از خصوصیاتِ متداولِ کینه و عناد در آن خبری نیست. خصومتی است که دوستی و مردمی را در خود آستن است. اما دکتر استوکمان، که سخت به ایسن می‌مآند، آن‌چنان عصبانی است که دوستی‌اش را جامعه نمی‌تواند، و یا نمی‌خواهد،

بپذیرد. او برای ابراز دوستی‌اش به خلق حتّی به فراموش نمودنِ خانواده‌اش نیز راضی می‌شود. امّا همه‌ی اینها برای چه کسانی؟ برای یک مشّت ریاکار که دورش را گرفته اند و در آرامش به سلامتی‌اش گِیلاس‌های‌شان را خالی می‌کنند، و در مواقع خطر برده‌ی «اولیایِ امور» و نشخوارگرِ عقیده‌ی بی‌ربطِ رعایتِ «افکارِ عمومی» اند؟ یا نه، همه‌ی این خونِ دل خوردن‌ها برای مردم؟ مردمی که دسته‌دسته پشت‌ش به راه افتادند و نه برای ترتیبِ میتینگِ جهتِ تأییدِ عقایدِ دکتر، بلکه با فریادهای‌شان «دکتر استوکمان، دشمنِ مردم، دشمنِ مردم»، امدادگرِ صاحبانِ ایده‌هایِ کثیف و خائنانه.

برایِ رام کردنِ این مردِ سرکش، حقّه‌ها و نیرنگ‌هایِ زیادی زده شد. شهردار او را دعوت به سکوت کرد، و در مقابلِ این سؤالِ دکتر که «... شما با افکارِ عمومی چه خواهید کرد...» با پوزخند جواب می‌دهد «افکارِ عمومی خیلی متلوّن و بی‌ثبات است.»^۲ «نیلس‌ورسه» برایِ نجاتِ خود و دَبَاغ‌خانه‌هایش که دکتر معتقد است آبِ حمام‌ها را آلوده کرده اند، تعدادِ زیادی از سهامِ حمام‌ها را می‌خرد و می‌خواهد بدهد به دکتر که رشوه‌ای باشد برایِ

سکوت، و این سکوت نیز تأییدنامه‌ای باشد بر آلوده بودن دباغ‌خانه‌هایش.

اینها همه خیاناتی است که در دشمنِ مردم ثبت گردیده و هر زمان که بخوانی‌ش خودت را، و اطراف نشستگان را در آن خواهی دید، ایسن در «دشمنِ مردم» به محاکمه‌ی همه نشسته است.

اما «انجمنِ تقاثرِ ایران تغییراتی را در نمایش‌نامه‌ی دکتر استوکمان (دشمنِ مردم) ضروری دانسته...»^۳ که به هیچ وجه از خصوصیاتِ یک تغییرِ سالم به طورِ کلی بهره‌مند نیست. انجمنِ تقاثرِ ایران برای این‌که ایسن «... در پایانِ این نمایش‌نامه که از صریح‌ترین و مردمی‌ترین آثارِ اوست، آینده را بر زمینه‌ای، اگرچه امیددهنده، اما مبهم، ایده‌آلیستی و بی‌پشتوانه بنا می‌نهد»^۳ تصمیم به تغییرش می‌گیرد و به خیالِ خود «ابهام» نمایش را زدوده و پشتوانه‌ای به آن بخشیده است. حال‌آن‌که سخت مبهم‌تر و بی‌پشتوانه‌ترش می‌کند. هرچند که ایده‌آلیسمِ اثر تا حدی گرفته شده

اما با تمام اینها پایانی که ایسن نوشته است غیر قابل قبول تر از پایانی نیست که «انجمن تئاتر ایران» ساخته است، و گذشته از این ساخته‌ی «انجمن تئاتر ایران» بی‌پشتوانه‌تر از نوشته‌ی ایسن است، چراکه در انتهای دشمن مردم تربیت فردریک و والتر و دوستان یتیم‌شان به وسیله‌ی دکتر خود پشتوانه‌ایست برای ایجاد محیطی دیگر، با نسلی دیگر جهت جنبش و نمی‌توانید بگویید که با تربیت چند نفر، نسل فهمی تحویل داده نمی‌شود، ایسن دکتر را به‌تنهایی مأمور این کار نکرده است، او در عین حال که دکتر را به چنین کاری وامی‌دارد، در عین حال از بیننده و خواننده‌ی نمایش نیز دعوت می‌کند که مجری این ایده گردد. و می‌بینید که این نه‌تنها بی‌پشتوانه نیست بلکه صاحب پستی قوی‌تر و حداقل قوی‌تر از «دکتر استوکمان» انجمن تئاتر ایران است. چرا که در «دکتر استوکمان» پشتوانه‌ی جنبش آینده‌ی دکتر به شکلی فهمیدن مردم است، و پشت این درک کردن مردم چه هست جز «راه آمدن» و «هم‌قدم شدن» با مردم؟ و آیا این می‌تواند پشتوانه‌ی جهشی باشد؟ پشتوانه که هیچ، حتی نویددهنده‌اش هم نمی‌تواند باشد. مسئله‌ی

اساسی این است که به اعتقاد ایسن - که عقیده‌ایست سخت سالم - اکثریت اشتباه می‌کند و «مفت‌خواران» برای ادامه‌ی مفت‌خواری‌شان عقیده‌ی «حق با اکثریت است» را علم کرده‌اند تا به اکثریت، این خطا کار دائمی امتیازی دروغین داده باشند که آنها - یعنی همان اکثریتی که حق با اوست - بی‌شعورتر از همیشه به طرد «اقلیت غم‌خوار مردم» بنشینند. با این حساب، نشستن به «درک مردم» کار بیهوده‌ایست، چراکه «اکثریت» دائماً دل به فریب «مفت‌خواران» بسته‌اند، و هیچ‌گاه به همگامی «اقلیت غم‌خوار» خود را بسیج نمی‌کنند. تاریخ را به شهادت می‌گیریم.

«در نمایش یک تئاتر صحنه‌ها و پرسناژهایی که در نمایش‌نامه وجود دارد حذف می‌شود و در تئاتری دیگر صحنه‌ها و پرسناژهایی که در نمایش‌نامه نیستند افزوده می‌گردد...»^۳ و به همین دلیل، در «دکتر استوکمان»، «فردریک» پسر سیزده ساله‌ی دکتر را هشت ساله‌ش می‌کنند، و «والتر» پسر ده ساله‌ی دکتر را بدل به «هدویک» دختری پنج ساله می‌نمایند. دلیل این کار چه می‌تواند باشد جز دسترس نداشتن به پسرهای سیزده ساله و ده ساله؟ و دلیل

بدل کردنِ «والتر» پسرِ ده ساله به «هلویک» دخترِ پنج ساله چه می‌تواند باشد جز کمبودِ بازیگرِ ده ساله‌ی پسر. ناشیانه چنین تغییراتی دادن، سخت به متن لطمه می‌زند. اگر همپایِ این تغییر دیالوگ‌هایِ مربوط به «فردریک» و «والتر» در «دشمنِ مردم» تا حدِّ فردریک و هلویک در «دکتر استوکمان» پایین می‌آمد، می‌شد تا حدِّی قبول کرد. اما با چنان وضعی، خوب است یک بارِ دیگر هم نگاهی به موقعیت و حرف‌هایِ «فردریک» و «والتر» بیندازی و بعد مقایسه کنی با حدِّ شعوریِ «فردریک» و «هلویک». گفتنی است که «هلویک» نامِ خواهرِ ایسن نیز بوده است که ایسن گوشه محبتی به او داشته. و آیا به همین خاطر «والتر» بدل می‌شود به «هلویک»؟

«استانیسلاوسکی» صحنه‌ی سالنِ پذیراییِ «صاحبِ مهمان‌خانه»یِ کالدونی را به پشتِ بام کشید، مایرهودل صحنه‌ی رقص و غیبتِ «رنجِ خردمندی» گریپایدوف را گردِ میزِ شام آورد، و «انجمنِ تئاترِ ایران» نیز پرده‌ی پنجمِ «دشمنِ مردم» را از اطاقِ دفترِ دکتر استوکمان به اطاقِ نشیمن می‌کشاند. و می‌خواهد

قبول کنیم که اینها همه ضرورتِ فکری دارند. ضرورتش در چه بود جز این که تهیه دُکور برای اطاقِ دفترِ دکتر باعثِ خرجِ دیگری می شد که با در هم ریختنِ دُکورِ پرده‌ی اوّل از به اصطلاح «ولخرجی بی‌موردی» پرهیز گردید. با چنین وضعی گفتنِ این که «تغییراتی چنین، در نمایش‌نامه‌هایی، نه تنها جایز که لازم است، زیرا بدونِ دیدگاهی ویژه بر این آثار نمی‌توان به حقیقتِ اثر و هدفِ نویسنده دست یافت»^۳...

اما در پرده‌ی چهارم، «مردم» - که آمده اند برای شنیدنِ حرف‌هایِ دکتر - از رویِ سن به میانِ سالن انتقال داده می‌شوند که این خود هرچند تازگی ندارد ولی حاملِ ایده و پیامی است، و مهم‌تر، حاویِ «موذی‌گری» خاصی که جالب می‌نماید، و پیوندی است سالم بینِ تماشاگران و بازیگران، و کمکی به ایده‌ی ایسن که به محاکمه‌ی مردم نشسته است. چراکه بازیگران بازی‌شان را در میانِ انبوه تماشاگران ارائه می‌دهند و تماشاگر به این فکر که خود بازیگر است، حس می‌کند در این جریانات و اتفاقات، او نیز دستی دارد.

در ابتدایِ بروشور نیز مقدمه‌مانندی هست از مترجم «دشمنِ مردم»، امیرحسین آریان‌پور. که در واقع تأییدنامه‌ای است بر کارهای انجمنِ تئاترِ ایران. «...بی‌گمان این نمایش‌نامه با تغییراتِ سنجیده‌ای که "انجمنِ تئاترِ ایران" در آن داده است، موردِ توجه تماشاگران و مخصوصاً ترقی‌خواهانِ ایران قرار خواهد گرفت.»^۲ و اصلاً برای همین است که دو صفحه از بروشورشان را می‌دهند به آریان‌پور تا صفحه‌ای گذاشته باشد بر دگرگونی‌های ناشیانه‌ی «متن». و دیگر نمی‌دانند که اگر آریان‌پور با چنین دگرگونی‌هایی در تئاتر - و در دیگر هنرها هم - موافق است و روی‌شان صحه می‌گذارد، تنها به خاطر عقایدِ ایدئولوژیکی‌اش است. هرچند در «دکتر استوکمان» از ایدئولوژی به آن معنایِ حادثِ خبری نیست، ولی حدِّ اقلِ دعوت‌نامه‌ای است برای خلقِ جهتِ انتخابِ ایدئولوژی که همین کافی است تا شخصی مثل آریان‌پور را با خود موافق گرداند. اصلاً یکی از دلایلِ ترجمه‌ی «دشمنِ مردم» - و شاید مهم‌ترین دلیلش - در آن سال‌هایِ ماتم‌زده‌ی تلخ‌طعم، سیستمِ فکری، و نحوه‌ی تلقّیِ مسائل به وسیله‌ی ایسن از نقطه‌نظرِ مسائل

ایدئولوژیکی در این نمایش بود. و این که با اندیشه‌ی آریان‌پور و همراهانش موافق.

اجرای «دشمن مردم» با نام «دکتر استو کمان» به کارگردانی سعید سلطان‌پور بود که به خوبی می‌شد فهمید که آنچه که دیدیم ثمره‌ی آخرین کوشش سلطان‌پور است. آخرین کوششی که با بی‌همتای و «ولنگاری» چند تن از بازیگران در شکوفگی‌اش پژمرد. از اینها که بگذریم، که نخواهیم گذشت و حرفش را خواهیم زد، چند نکته هست که هر یک دارای ضرورتی است در تذکر.

قبل از نطق دکتر - در اجرا - «شهردار» را می‌بینیم که حرفهایی در گوش «تومسن» زمزمه می‌کند، و بعد از چند دقیقه «تومسن» پیشنهاد انتخاب رئیس جلسه را می‌دهد. که به احتمال قوی نشان‌دهنده‌ی گاوبندی «تومسن» است با «شهردار». اما آنچه که در این مورد در متن آمده است، منطقی‌تر و موذیان‌تر جلوه می‌کند. «شهردار» و «تومسن» - در متن - با هم روی صحنه گاوبندی نمی‌کنند. چرا که آنها قبلاً تمام قرارهای شان را گذاشته اند

و این از طرزِ پیشنهادِ «تومسن» و نوعِ تأییدِ «شهردار» به‌خوبی معلوم است. و تازه از این گذشته «تومسن» با آن همه اعتقادی که به رعایتِ «اعتدال» دارد و از آنجایی که آدمی‌ست سخت محافظه‌کار، هیچ‌وقت بی اطلاعِ «شهردار» یا «اولیایِ امور» حرفی بر زبان نمی‌آورد. و این‌ست که آن‌چه در اجرا آمده است، سخت بچگانه نمود می‌کند، چراکه «شهردار»ها و ... همیشه خارج از محلّ واقعه با «تومسن»ها مذاکره می‌کنند، نه در جلوی چشمِ خلایق!

و یا آن اصراری که در مخفی کردنِ آراءِ هنگامِ شمارش - جهتِ انتخابِ لقبِ «دشمنِ مردم» برایِ دکتر - پشتِ سبد و در شبی دیگر کلاه «تومسن»! داشتید، به شکلی توی ذوق می‌زد. چه اجباری‌ست وقتی که از مسئله‌ی مهمّی مثلِ پوشیدگیِ مردم و بردگیِ مردم در مقابلِ «اولیایِ امور» [سخن می‌رود]، که خود همه‌ی اینها را شامل می‌شود، به چنین نکاتی اشاره شود؟ آیا این مخفی کردنِ آراءِ پشتِ سبد یا کلاه به آن معنی است که می‌خواهند رأی‌ها را عوض کنند؟ لزومی نداشت که «اولیایِ امور» و چاکران‌شان تومسن،

هاوستاد، و بیلینگ» به چنین کاری دست بزنند. مگر نمی‌شنیدی که مردم چگونه با اشتیاق ابلهانه‌شان «دکتر استوکمان، دشمن مردم، دشمن مردم» را فریاد می‌کشیدند؟

بازی‌ها جمعاً در حدّی بود متوسط، امّا به گونه‌ای انفرادی، بازی بسیار گیرا و هنرمندانه‌ای دیدیم از ناصر رحمانی‌نژاد در قالبِ دکتر استوکمان. او برای القای نقش‌ش سعی نمی‌کرد، چراکه خودش اصلاً «دکتر استوکمان» بود. منوچهر آذری «شهردار» بود. با بازی خوب. ولی تا حدّی مبالغه‌آمیز، او به‌خوبی نشان‌دهنده‌ی جاه‌طلبی و زیرکی «شهردار» بود. «هاوستاد» را...

یکی دیگر از تغییرات، معرفی دو نفر مدیر روزنامه به نام «هاوستاد» است که بروشور نیز گواه است بر این مدّعا. که یکی به صحنه آورده شد و آن دیگری نه. چراکه شاید جزو تیم ذخیره بود و پشت صحنه نگه داشته شد. و حالا این که به صحنه آورده شد صادق هاتفی بود یا مسعود سلطان‌پور از سرّیات است و به ما هم مربوط نه. به هر تقدیر هر که بود، کارش خوب بود و قابل پذیرش.

با ذکر این نکته که کمبودش موزی گری کاملی بود برای القای منش یک ژورنالیست.

صدیقه کیانفر، یوهانا - همسر دکتر - را بازی می‌کرد، بازی نبود، «نمایش» بود. انگار که بیست و چهار ساعتی نگاهی به متن انداخته بود و آمده بود روی صحنه. هرچه دلش می‌خواست می‌گفت و بعد پشیمان می‌ایستاد به گازگیری لب‌هایش. پترا - دختر دکتر - را منیژه رحمانی‌نژاد بازی می‌کرد با آگاهی و تسلطی نسبی، و در کل ارائه‌دهنده‌ی تیپ خوبی از «پترا». رضا بابک از عهده‌ی اجرای نقش «تومسن» خوب برآمد و محمدرضا کلاهدوزان نیز «نیلس ورسه» را خوب بازی کرد، البته اگر حرکات اضافی‌اش را ندیده بگیریم. بهروز به‌نژاد «بیلینگ» نبود، خودش را بازی می‌کرد و به بازی می‌گرفت! و مایه‌ی خنده و تفریح‌مان شده بود. چراکه «نما»یش خود جلوه‌دهنده‌ی صحنه شده بود. با آن خنده‌های بی‌موردی که می‌کرد به‌سختی حق دیگران و حق کارگردان را مخصوصاً پای‌مال می‌کرد. محمد ابراهیمیان نتوانست «هوستر» خوبی باشد. قالب‌ش از هم پاشیده بود و قدرت جمع کردنش را هم

نداشت. سعید اصلان‌پور، و زهره اصلان‌پور، به نقش «فردریک» و «هدویک» - بچه‌های دکتر - خوب بودند، و این خوبی نمودارِ زحمات‌های زیادِ سلطان‌پور در تعلیم دادن‌شان. و دیگران، هر یک در سیاهی... گاه خوب و گاه هم نه. کارگردانیِ سلطان‌پور با میزانشن‌های خوبش چشم‌گیر بود و پذیرفتنی. و ...

-
- ۱ - صفحه‌ی ۱۵۶ نمایش‌نامه‌ی «دشمنِ مردم»، ترجمه‌ی ا. ح. آریان‌پور.
۲ - صفحه‌ی ۱۷۱ همان کتاب.
۳ - نقل شده از بروشورِ اجرایِ دکتر استوکمان.



Éditions Siodo harf

Mahmood Massoodi

Dr. Stockmann, En folkefiende av Henrik Ibsen
Première édition : Revue Sahand, Printemps ١٩٧٠



٢٠٠٩

<http://mahmoodmassoodi.wordpress.com>

siodohraf@yahoo.com

© Mahmood Massoodi

MAHMOOD MASSOODI

**Dr. Stockmann,
En folkefiende**

critique de théâtre



Éditions siodo harf